

ترجمه: محمد صادق جابری فرد

دیزنی

سه تفنگدار



سه تفندگدار

اقتباسی آزاد از اثر الکساندر دوما

پر اساس فیلمی موفق از شرکت والٹ دیزنی

نویسنده: بابی ویس

تصویرگر: دان اسپیگل

مترجم: محمد صادق جابری فرد

ویراستار: فاطمه جابری فرد

۲ بخش در یک کتاب

(دانلود رایگان)

بخش اول

سال ۱۶۲۵. فرانسه تحت سلطنت لوئی سیزدهم است که تنها نوزده سال دارد. به این ترتیب سرنوشت مردم در دستان مشاور پادشاه قرار گرفته که شخصی شرور به نام کاردینال ریشیلیو است. تمام آنچه میان ریشیلیو و تخت پادشاهی فاصله انداخته گروهی از مردانند که به جان خود سوگند خورده‌اند تا از پادشاه محافظت کنند. آنها...

تفنگداران هستند!



ترجیح
من دم بدمیرم!

بهت فرصت می دم که
دعوا رو تموم کنی. به نفعه
که تمومش کنی.

جرارد، چند بار بهت بگم؟ هیچی
نشد! من فقط داشتم به خواهرات
کمک می کردم!

دروخگو!!

هر طور مایلی.

برادرم... انتقام من رو
ازت می گیرد....!

به این زودی؟!

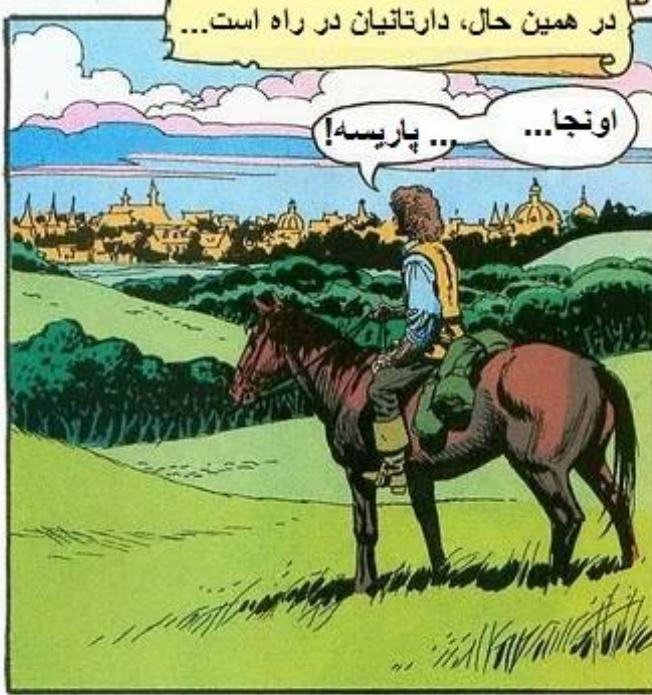
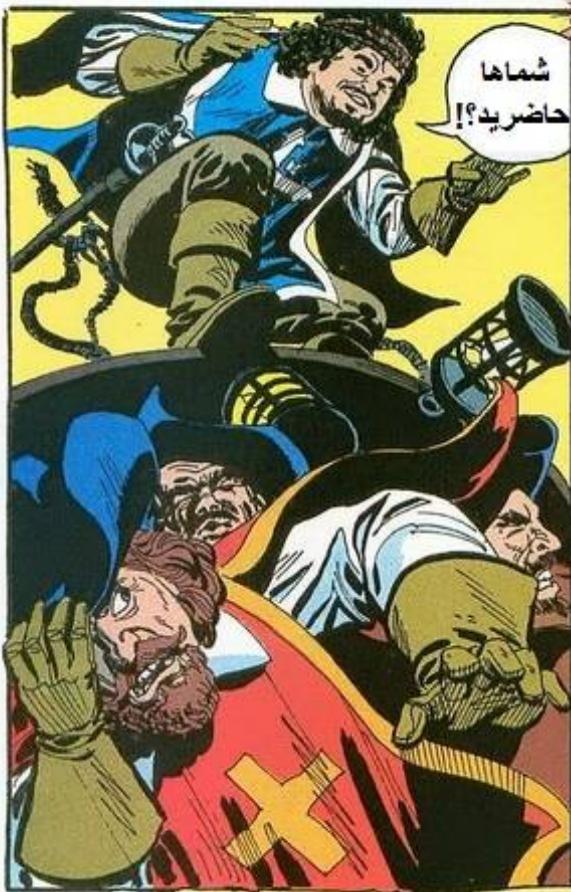


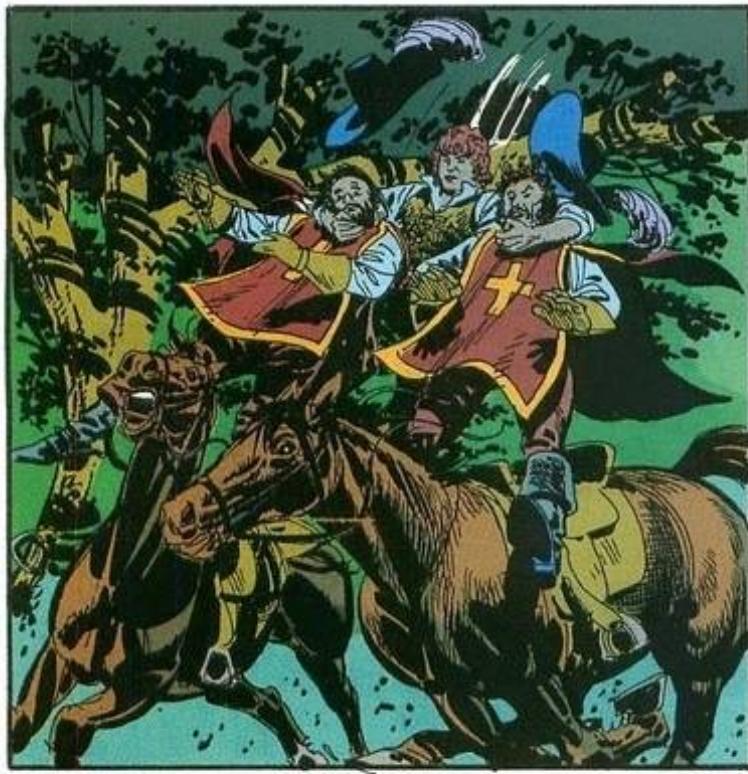


بالآخره گیرت
میاریم دارتایان!









اسمت رو بهم
نگفتی!

صبر کن!

تا دفعه‌ی بعد،
دارتاتیان.

تو پسر احمقی
هستی، دارتاتیان...
اما خوش قیافه‌ای.
اگر جای تو بودم
خودم را گم و گور
می‌کردم. این مردان
وقتی به هوش بیایند،
خیلی عصباتی
خواهند شد.



تعطیل...

پایگاه تفنگداران.



او در فرانسه تنهاست اما حضور اعضای
خاتدان سلطنتی را در کنار خود احسان
می‌کند...

ملکه‌ای جوان از اتریش، به تازگی با
پادشاه نوجوان ازدواج کرده است.

به کاردینال بگو که ما
به وظیفه‌مون برای حفاظت
از جان پادشاه ادامه می‌دیم!
به ما می‌گن تفخیم!

دلتنگ
شده‌اید؟

من معمولاً چنین تاثیری روی
دیگران دارم. نمی‌دانم چرا! چون
شخص پسیار ملایمی هستم.

کاردینال ریشیلیو!
شما با حضورتان من را
غافلگیر کردید!

پس می‌خواهید
یاغی شوید!

ازدواج مصلحتی
می‌تواند خیلی دشوار باشد. من
و پدرتان فکر کردیم که می‌توانیم
با این کار اتریش و فرانسه را
به هم نزدیکتر کنیم.

کاردینال، من خیلی کم با
پادشاه صحبت کرده‌ام. از روز
ازدواجمان، او خیلی... مردد
به نظر میرسد.

متاسفانه کشورها
راحتتر از انسان‌ها با هم
کنار می‌آیند.

ریشیلیو، همین الان شنیدم
که شما بی اجازه‌ی من نیروی
تفخیمان را متحل کردید!

اعلیحضرت،
پادشاه فرانسه!

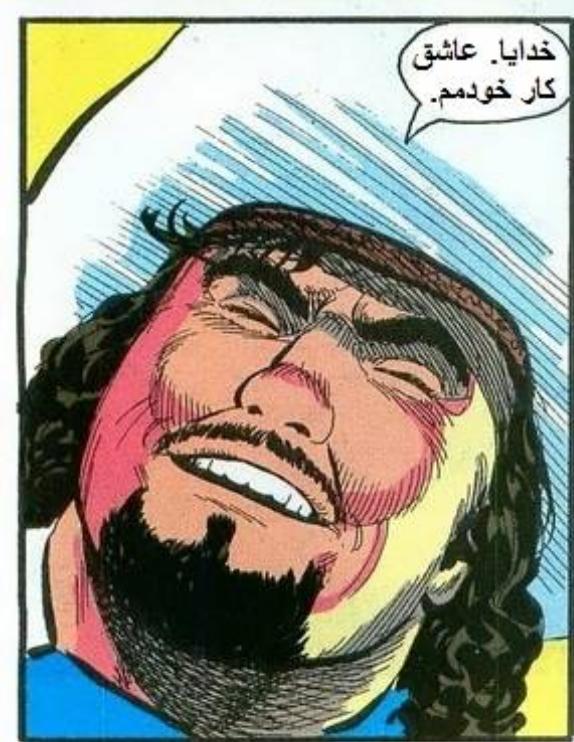
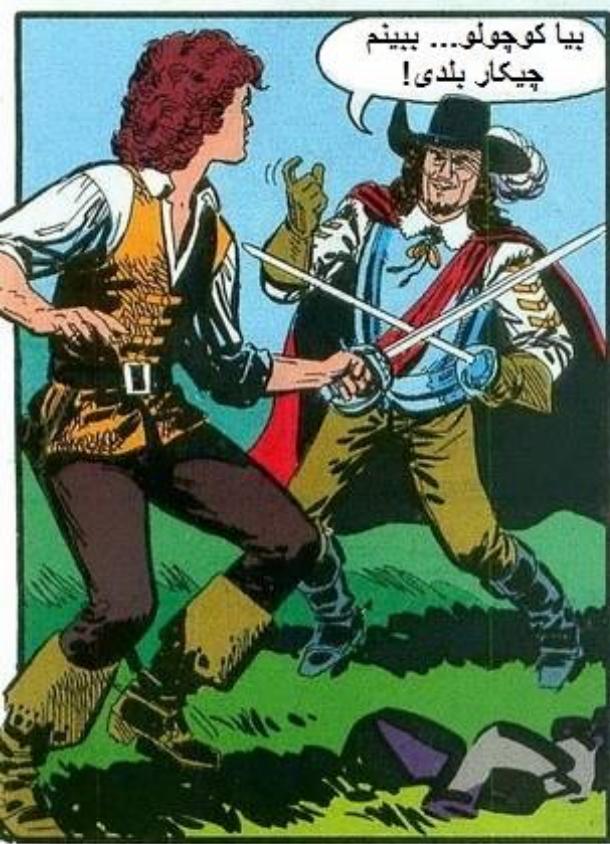
من را
ببخشید...

من مسئول تصمیم‌گیری
در مورد مصلحت خودم و
کشور فرانسه هستم!

اعلیحضرت ما در آستانه‌ی
نبرد با انگلستان هستیم.
فکر کردم بهتر است که...



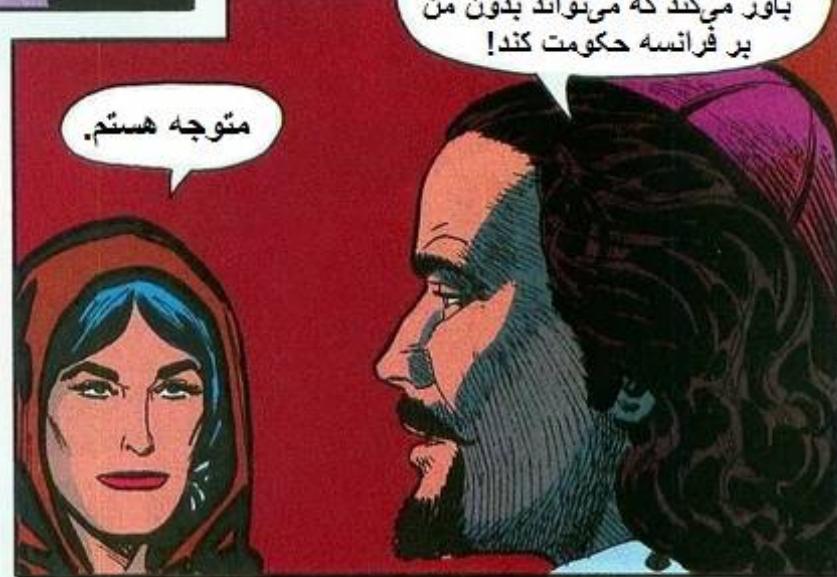












پادشاه در همان شب
به قتل رسید.

شوهر زن آن
دو را با هم پیدا
کرد و ...

نه، فکر نمی‌کنم که
پدرت چندان شرافتمدانه
مرده باشد...

موقع محافظت
از پادشاه جون
داد!

اسمت چیه
پسر؟

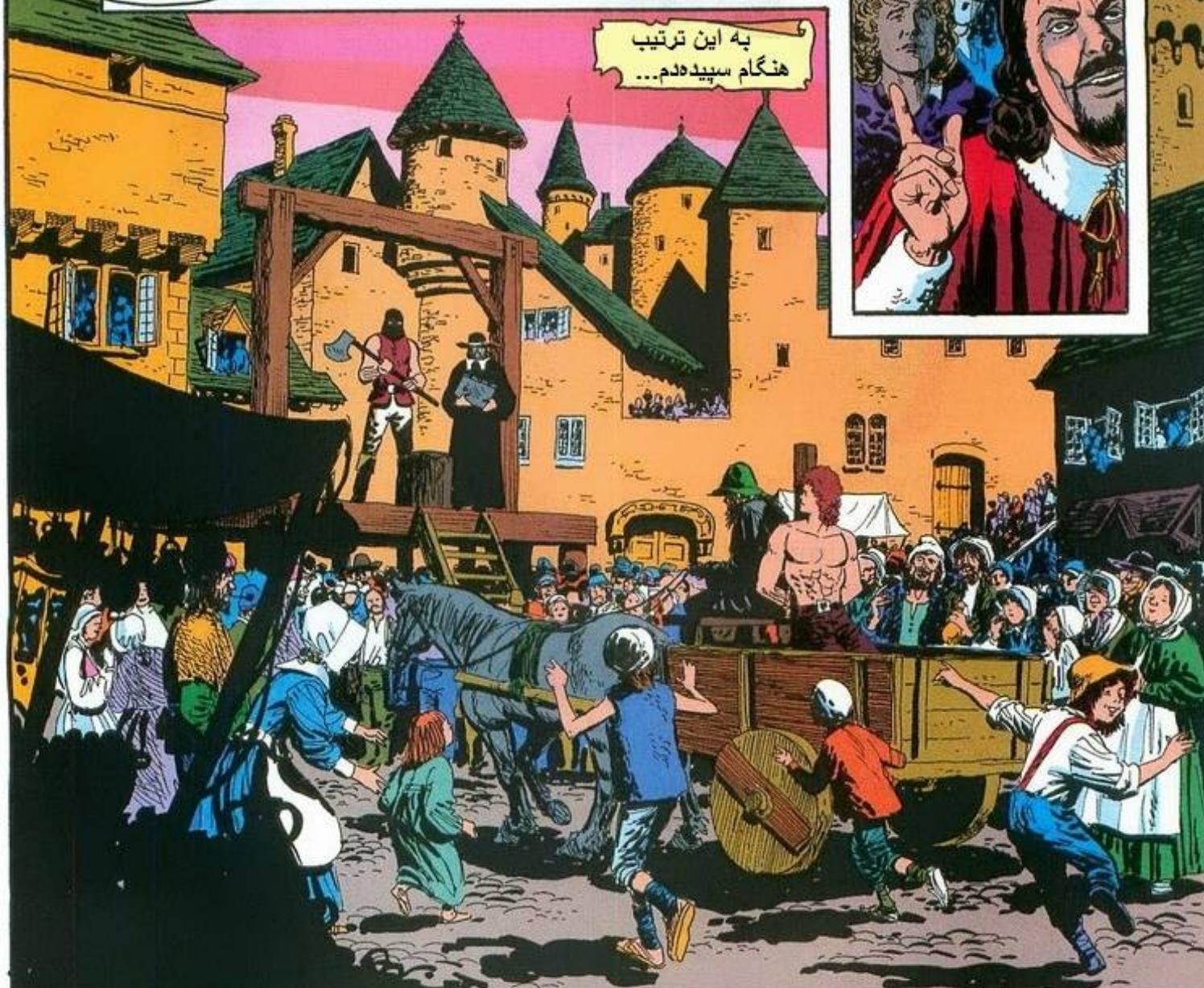
دارتائیان.

آه، بله... پدرت
تفنگدار بود.

در این صورت،
سلام من را به جلد
برسان!

چیزی رو که
نمی‌دونم چطور
بهتون بگم.

به این ترتیب
هنگام سپیدهدم...



خودشه... همان که به
خیال خودش، ما را نجات داد!
تو نمی‌توانی جلوی این کار
بپرها ته را بگیری؟

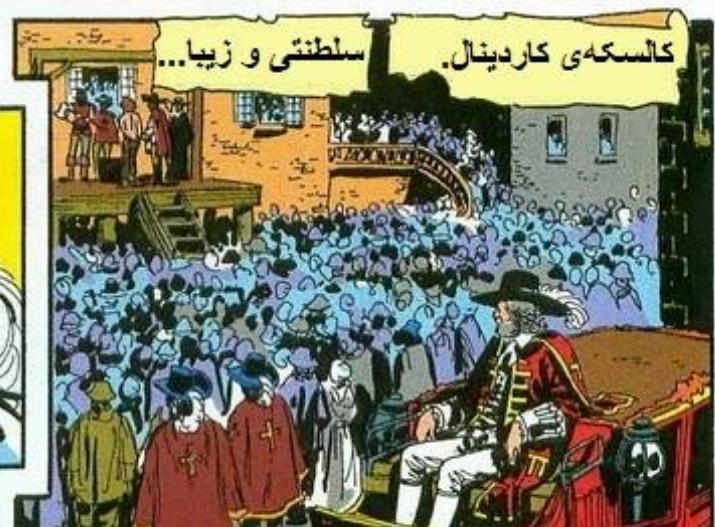
کاری از من
ساخته نیست...

میلیدی نیمه شب با
یک کالسکه مخصوص
از اینجا رفت.

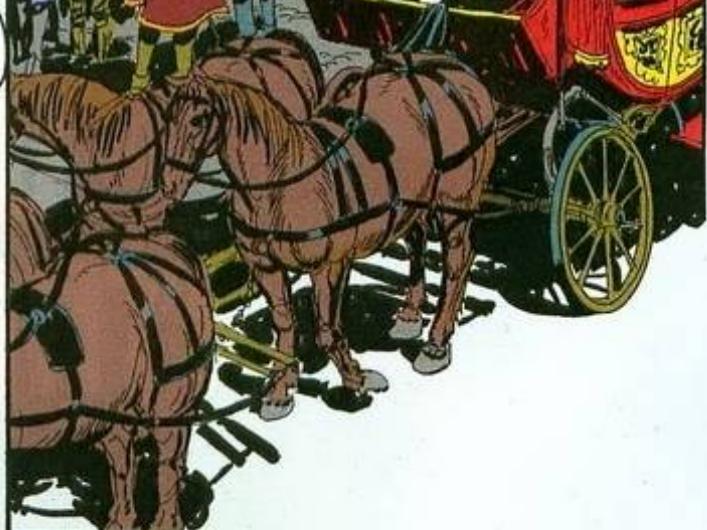
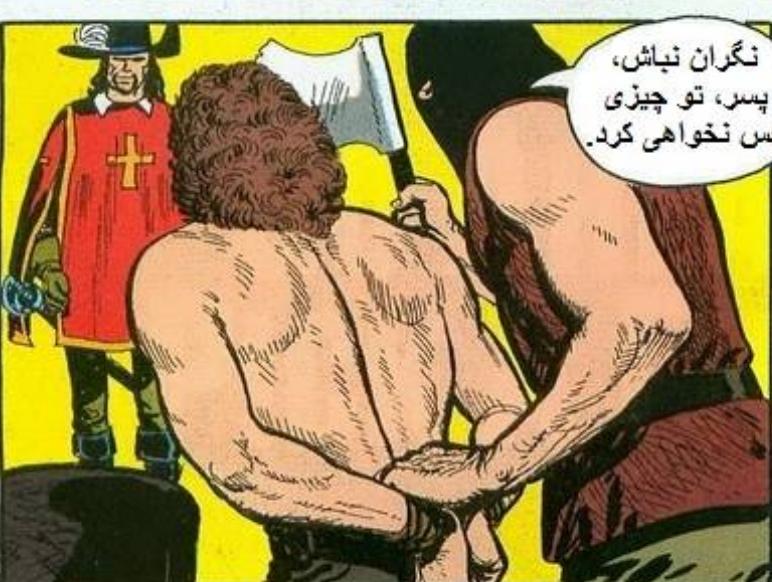


نرس، پسرم... چون ما
همیشه با تو هستیم. همه
برای یکی...

آرزو می‌کنه که
هرگز اسم تفنگداران
را هم نشنیده بود.



نگران نباش،
پسر، تو چیزی
حس نخواهی کرد.





اسب‌ها رو
باز کنید!

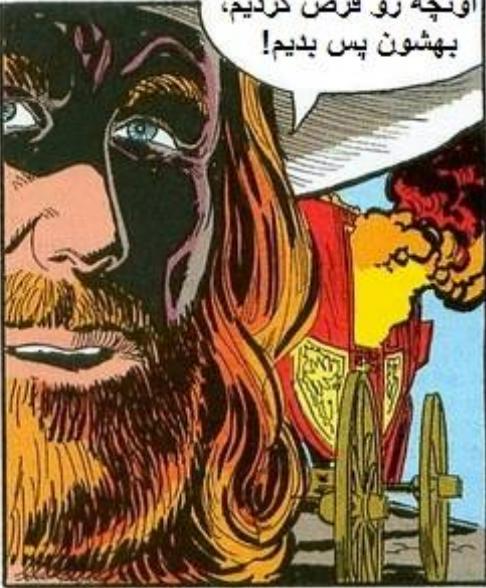
اما نگهبانان
دارن میان ...

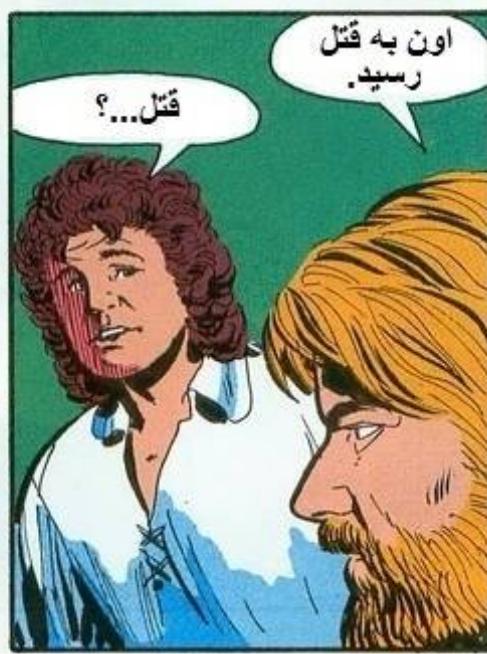
لطفاً تپاچه
و باروت رو بده
من!

کاری که
می‌گم بکن!



حالا آقایون، پذارید
او نچه رو قرض کردیم،
بهشون پس بدم!







روشفورت؟! اون و کاردینال، یه نفر رو به انگلستان فرستادند. اون یه معاهده سری همراهش داره تا به شخصی به نام یاکینگهام بده!

کشتی ای به نام پرسفونه در کاله منتظر قاصد کاردیناله! سهشنبه، نیمهشب، حرکت میکنه!

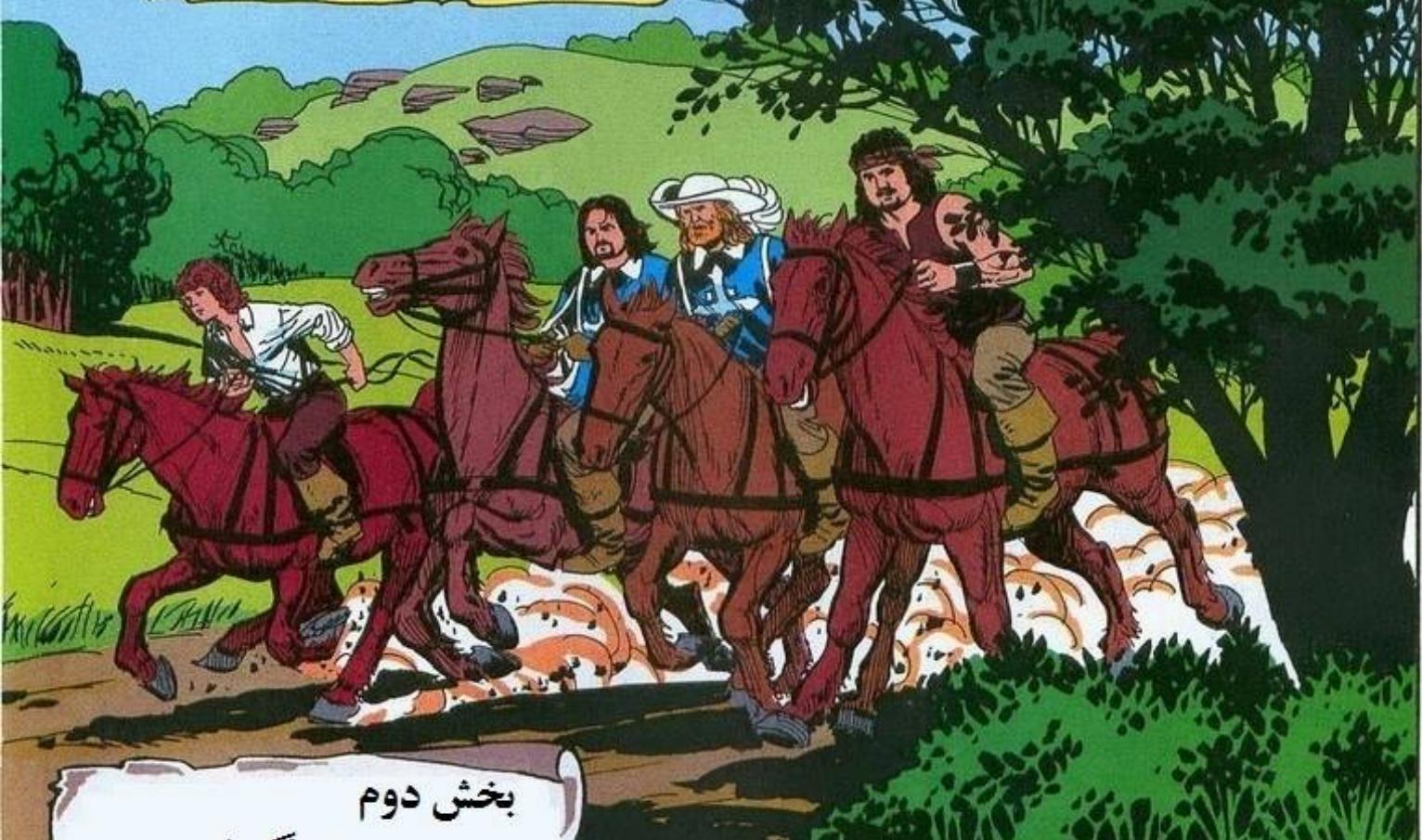


به این ترتیب چهار سوار به سرعت سفرشان را به سوی کاله آغاز میکنند!



دارتاتیان اکنون به سه تفندگار یاغی پیوسته.
این سه نفر نپذیرفتند که وظیفه حفاظت از جان
پادشاه را ترک کنند. اکنون دارتاتیان و سه تفندگار
در راه کاله هستند تا جلوی قاصد ریشیلیو را
بگیرند، یعنی "میلیدی دو وینتر". او معاهدہ‌ای
محرماته را با انگلستان همراه دارد که متضمن
مرگ لوئی و هرج و مرچ در فرانسه است.

دارتاتیان جوان به پاریس سفر کرد تا به تفندگاران
مشهور محلق شود. اما متوجه شد که این دسته
نظامی به دست کاردینال شرور ریشیلیو منحل شده.
ریشیلیو که مشاور شاه جوان لویی سیزدهم است،
قصد دارد خودش به تخت سلطنت فرانسه دست
بیابد.



بخش دوم

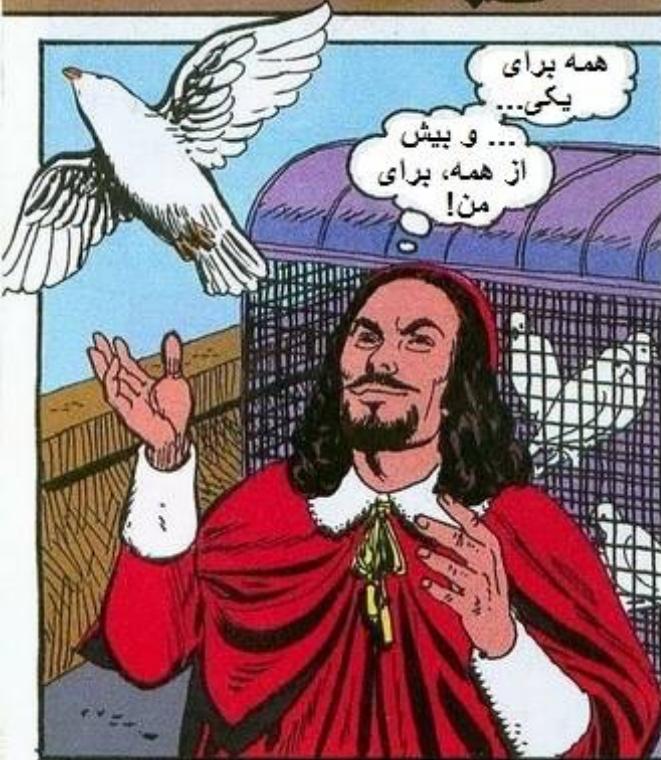
سه تفندگار

اقتباسی آزاد از اثر الکساندر دوما

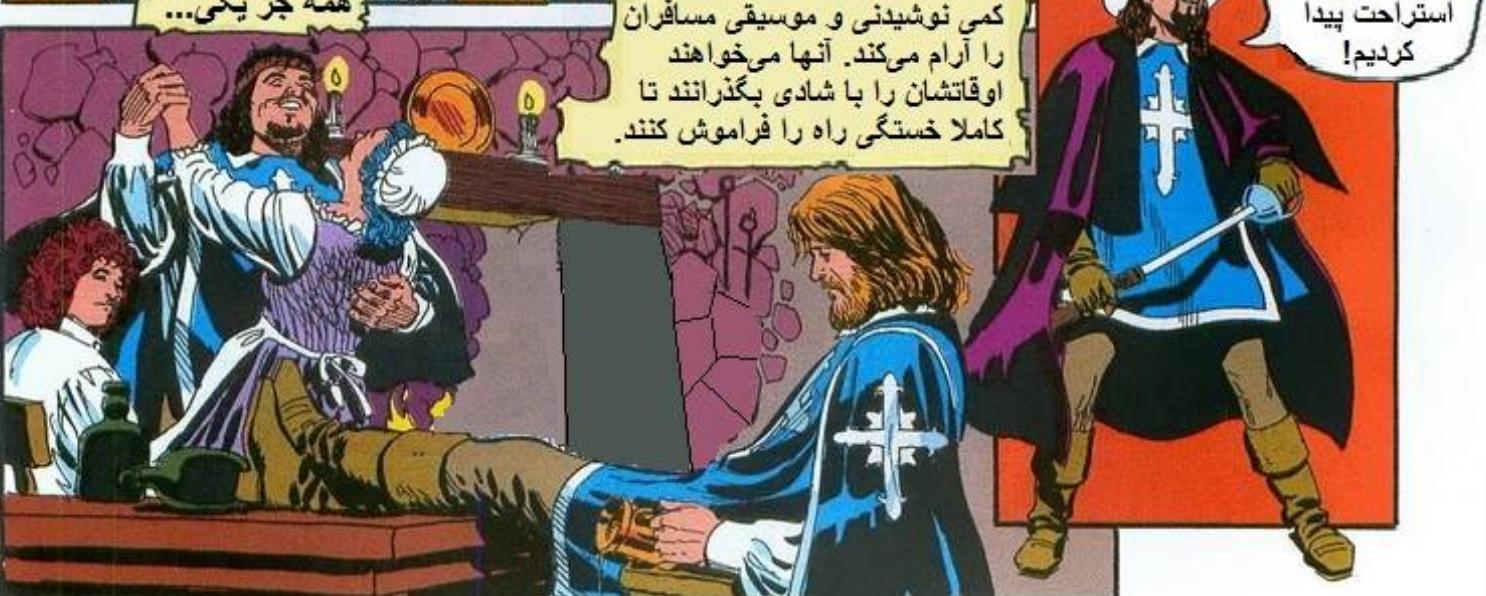
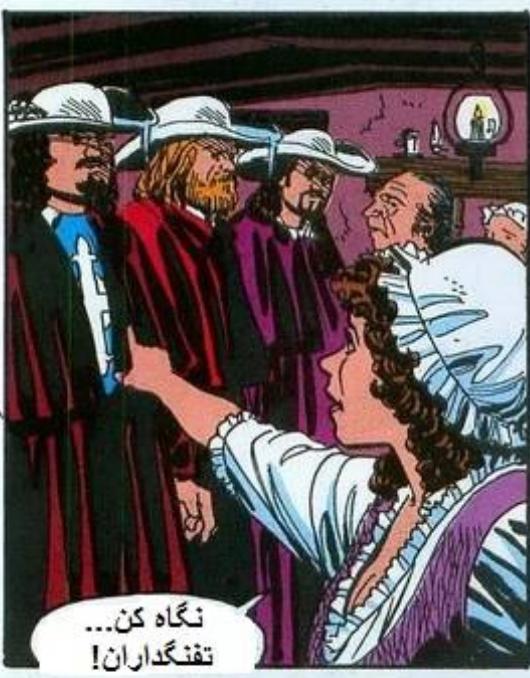
کاخ لوور، پاریس...

نگران نباش. با این
پیکهای پرنده می‌توانیم
به شکارچیان جایز بگیر
خبر بدھیم آنها را
دستگیر کنند.

عالیجناب، تفندگاران در
راه کاله مشاهده شده‌اند!



آن شب، مهماتخاتهای
 محلی در راه کاله...



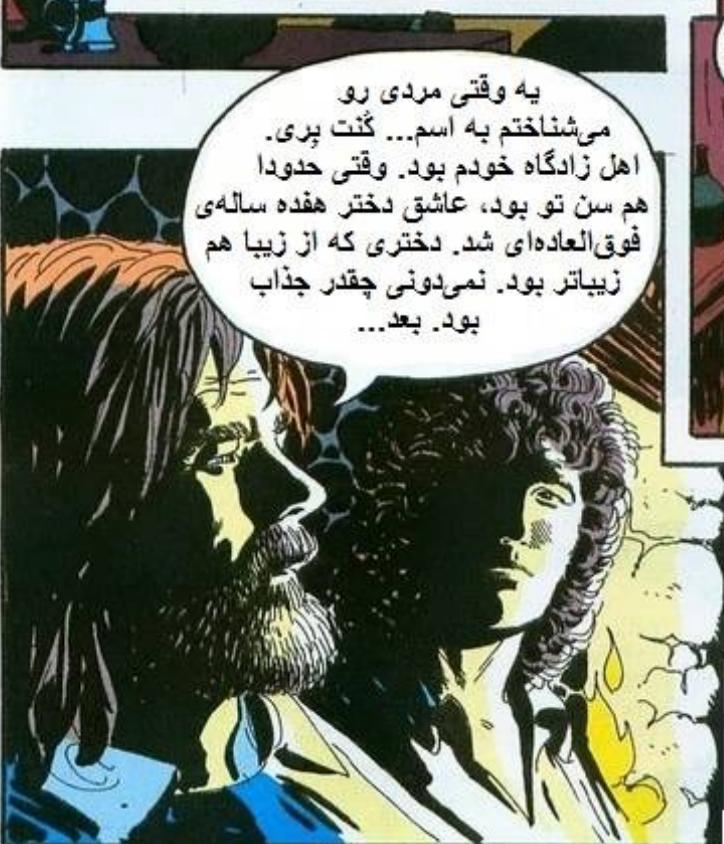
کمی نوشیدنی و موسیقی مسافران
را آرام می‌کند. آنها می‌خواهند
او قاتشان را با شادی بگذرانند تا
کاملاً خستگی راه را فراموش کنند.

فکر کنم
جای خوبی برای
استراحت پیدا
کردیم!

همه جز یکی...

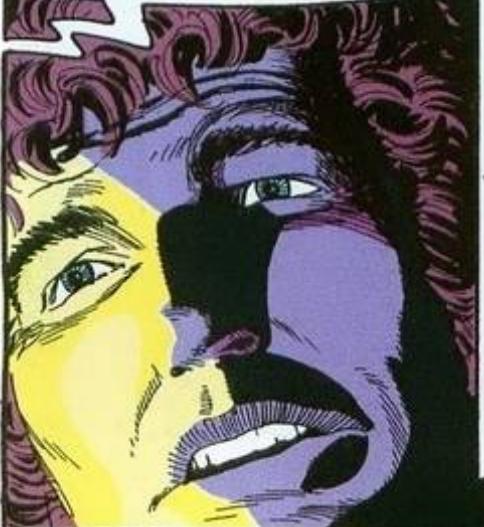
چرا آتوس تنها
نشسته و نراحته؟

اون اینطوریه. توی تuum
این سالها که باهش بودم،
نديدم لبخند روی لبش بیاد.



... یه عالمت. نماد گل زنیق.
مشخص شد که فرشته‌ی کنت یه زن
قاتل بوده که از شمشیر مجازات
جلاد فرار کرده.

بعد یه روز وقتی داشتن از میان
جنگل سواره می‌گذشتند، دختر از
روی اسب افتاد و بیهوش شد.
کنت به کمک شتافت. پیراهنش
پاره شده بود.



وقتی حال دختره خوب شد،
قسم خورد که عاشقش، که عوض
شده و اگه این راز رو حفظ کنه،
اونها برای همیشه با شادی
زندگی میکنن.

مرد بزودی فهمید که زنش
بپوش راست گفتته؛ و در حش چه
خطایی کرده. خطای مرد... از خطای
زنش خیلی بزرگتر بود... به همین
حاطر مقامش رو رها کرد و ناشناس
از اونجا رفت... تا امروز کسی به
همهاش به
حاطر عشق.



(*.) گریه رقصاندن: در انجام کار خلل
وارد کردن و آن را به تأخیر انداختن.)

اما مرد حرف زنش رو باور
نکرد... اون رو به مقامات
سپرد تا برای جنایتی که کرده
اعدام بشه.

بزودی، در ادامه‌ی
راه...



از اون قلعه قدیمی
بالای تپه دارن بهمن
شلیک می‌کنن!

یه گروه هم دارن
برای خوشامدگویی
میان!

پس
بیزارید!

دو قسمت
می‌شیم! دارن تایان
تو با من بیا!

خب، پس
دیدار در کاله!

شایدم دیدار
به قیامت!

آه، بله. این یکی مهمتر
از بقیه است. بگذارید ببینم،
ایا به خاطرم می‌آید...

حروف زیاد
است، کدامش
را می‌فرمایید؟

عالیجناب، بعضی
مطلوب خیلی نامناسب در
مورد شما به گوشم
می‌رسد.

در همین زمان، اتاق
پادشاه در قصر...

در مورد
خیات شما!

می‌گویند که وقتی انگلستان
از خارج حمله کند، کاردینال شرور
از داخل ضربه می‌زند. با باکینگهام
اتحاد مخفیانه ایجاد می‌کند، و
خودش را به تخت سلطنت
می‌رساند.

بعد کاردینال که خود من باشم،
به خدایان بتپرستان سوگند خواهم
خورد، و ملکه را می‌فریبیم، به خوک‌ها
یاد می‌دهم که برقصند، و ماه را زیر
پوشش ردای خودم پنهان
می‌کنم.

چیزی را از قلم
نیاتداختم؟

فرانسه مشتاق است
توولد پادشاهش را جشن
بگیرد! شبی به یاد
ماتدنی خواهد بود!
قول می‌دهم...

جشن توولد...

خیلی زیاده روی
کردید...

هر شکی به وفاداری من دارید،
باید کنار بگذارید. به خصوص
وقتی در جشن توولد شما در کنار
هم ظاهر می‌شویم.

من از کجا باید
می‌فهمیدم که این آدمهای
به ظاهر بیگناه، خائین
به پادشاه هستند؟

کفتی یه قایق سواری راحت
داریم! کفتی از دست نگهبانان
کاردینال فرار می‌کنیم!

همین وقت، رودخانه‌ای
میان پاریس و کاله...





سریعتر، دارن
بهمون میرسن!



کاله
۱۵ فرنگ

اما سرنوشت به پیمان
میان دوستان تازه، کاری
ندارد.

هری، چرا
توقف کردیم؟

بعدتر...

یه نفر توی جاده
افتاده، میلیدی! یه مرد
جوان! به نظرم زخمی
شده!

سرنوشت به شیوه
خودش عمل می‌کند، و
در زمان خودش...

ای وای، چه پسر
خوش قیافه‌ای هم هست!
بیارش داخل کالسکه‌ی
من!

کاله!

کشته... سه شنبه،
نیمه شب...

به هوش اومدی.
خواب می‌دیدی؟

من کجام...?

اینجا کاله
است!





پس تو هم با ما می آیی.
پارکر روش هایی داره که
متقادعت می کنه تا هر چیزی رو
می دونی، بهم بگی.





خیلی خوب... حالا هر کی
می خواهد بپیره، دستاش
بالا! خجالت نکشید، نوبت
به همتون می رسه!

هی،
ما او مدیدم!

اووه، دوباره
نه...

آتوس! فکر
کردم مردی!

بیخش که دیر
کردم. چیزیت که
نشده؟

چی؟!

بله! یه خاتومه!

دارتایان، حواست به
ماموریت باشه! جاسوس
کار دینال رو پیدا کردی؟



سالان پذیرایی،
مهاتخانه‌ای در کاله...

این معاهده نقشه ریشیلیو رو
نشون می‌ده که می‌خواهد با
باکینگهام اتحاد ایجاد کنه. این
توافقنامه وابسته به "نمایش"
قدرت از سوی کاردیناله.



او مدی بهم تسلی بدی؟ یه
وقتی حاضر بودم برای یه
کلمه حرف محبت‌آمیز
جونم رو بدم.

من
نمی‌دونم.



سابین، بایت کاری
که با تو کردم واقعاً
متاسفم. من....
حماقت...
کردم.



آیا تو همونطور
که اون می‌گه برادر و
پدرش رو کشتی؟

تو نقشه‌ی
کاردینال رو
می‌دونی؟

بهم بگو.



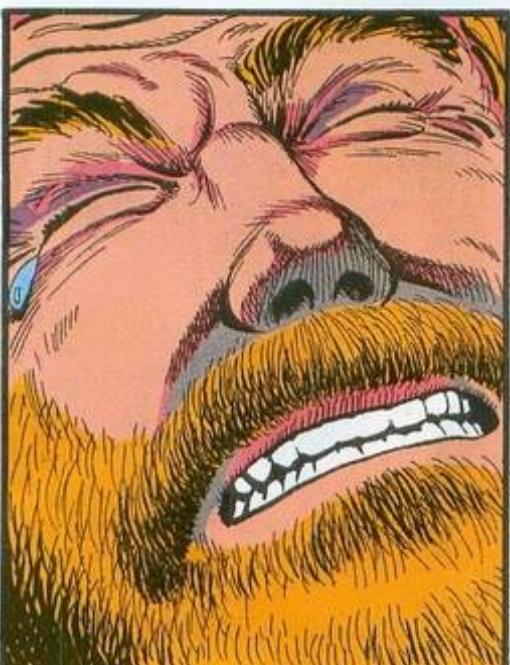
در عوض از
جونم می‌گذرید؟

من به همون کابوسی
تبديل شدم که تو یه
زماتی فکر می‌کردی
بودم.



به این ترتیب صبح فردا رسید. لحظه‌ی پایان دادن به یک زندگی...

من تو را به خاطر گناهات می‌بخشم. در آرامش بمیر.



در همین حال، در تالار
سلطنتی، کاخ نور...

او همیشه می‌تواند
همینطور تیراندازی
بکند.

عالیست.

بهش دو برابر معمول
دستمزد بدهید. می‌خواهم
تولد شاه یک اتفاق به یاد
ماندنی شود.

و این نقاشی را هم در
دفتر کار من نصب کن... به
همین شکلی که هست.

بنوی، در سراسر پاریس...

... شعار تفنگداران برای
بسیج یارانشان در همه جا
پخش می‌شود!

همه برای یکی
و
یکی برای همه

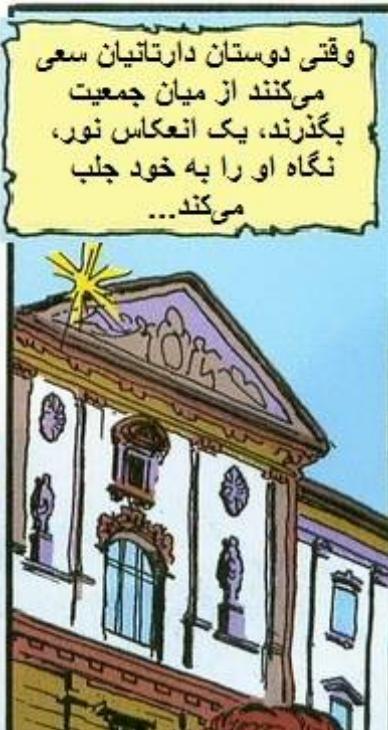
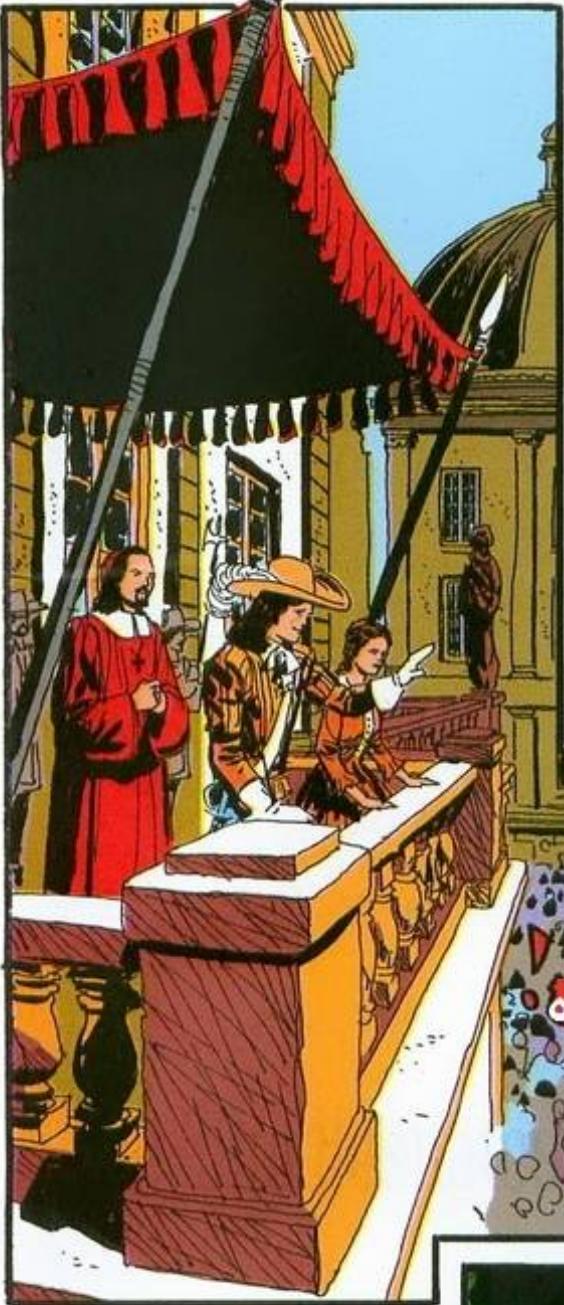
دارتاتیان! تو حواست به
جمعیت اطراف باشه! ما
سعی می‌کنیم خودمون رو
به شاه برسونیم!

توی این جمعیت
نمی‌تونیم حرکت
کنیم!

جمعه فرامی‌رسد، و جشن
تولد پادشاه در آستانه‌ی
آغاز است.

تقو

وقتی دوستان دارتانیان سعی
می‌کنند از میان جمعیت
پگذرند، یک انعکاس نور،
نگاه او را به خود جلب
می‌کند...



یه نفر با تفنگ
تیراندازی کرد!

یه آدم کش! ما
باید خودمون رو به
شاه برسونیم!

آنها را بکشید!
تفنگداران تلاش می‌کنند
پادشاه را به قتل
برساتند!

پادشاه و ملکه را
به داخل قصر ببرید!

توی دردسر
افتادیم.



شاه رو نجات
بدید!



شما اشتباه می‌کنید. از این بهتر
نمی‌شود! و انمود می‌کنم که پادشاه
فرانسه به دست محافظان شخصی
خودش به قتل رسیده. و بعد کثور
به خاطر از دست دادن رهبرش به
حالت هرج و مرج درمی‌آید.

صدایها را می‌شنوید
کار دینال؟ نقشه‌ی شما
برای قتل من شکست
خورد!



یک چیز واضح است،
پسرجان... تو تقىگدار
نیست!

تو را هم
می کشم!

تو... پدرم رو
کشته...

بگذار ببینیم تو هم به اندازه پدرت
شجاع هستی... و همینطور احمق!
او به خاطر شاه و فرانسه جان داد.
اما مهمترین مسئله این است که...

به شمشیر من
کشته شد!

به خاطر تو،
پدر.

شاید... در موردت...
اشتباه می کردم!



قربان، اسمش
دارتاتیا نه.

این مرد جوانی
است که زندگی مرا
نجات داد؟

هر پیروزی با یک جشن کامل
می شود. یک بار دیگر هم، برای
دارتاتیان اینگونه است...

بیا جلوتر دارتاتیان!

جهان جای متزلزلی است، پر از خطرها.
اما کساتی هستند که مقابل تیرووهای قدرتمند
می ایستند تا زندگی شان را وقف حقیقت،
شرافت و آزادی بکنند. این مردان عنوان
تفنگداران را بر خود دارند. برخیز، دارتاتیان، و
به دسته‌ی تفنگداران
ملحق شو!

اعلیحضرت، اون
 فقط یه آرزو داره...
می خواهد تفنگدار بشه.

من به تو مدیونم. در
پاسخ شجاعتی که برای من
به خرج دادی، چه می‌توانم
انجام بدهم؟

پس زانو بزن،
دارتاتیان!

یاد بگیر! توی یه
روز هم به درجه تفنگداری
رسید، هم برای خودش
زن پیدا کرد.

همه برای یکی،
و یکی برای همه!

پایان.

شرکت والت دیزنی

سه تفندار

مترجم:

محمدصادق جابری‌فرد



نویسنده: بابی ویس

تصویرگر: دان اسپیگل

ویراستار: فاطمه جابری‌فرد

DEAD MORSES